

گفت‌وگو با حمیدرضا شاه‌آبادی درباره سه‌گانه «دروازه مردگان»

اندیشه برایم مهم‌تر است



حسام آف‌نوس

دبیر قفسه کتاب

✦ ما جراحویانه، این توصیف خوبی است برای سه‌گانه «دروازه مردگان» که حمیدرضا شاه‌آبادی آن را نوشته است. رمانی که قرار است با آن به دنیای مردگان سفر کنید. رمانی که در روزگار قاجار می‌گذرد. بهتر است خیلی درباره کتاب حرف نزنیم و توصیه کنیم اگر مصاحبه را خواندید سراغ کتاب‌ها بروید. رمانی که اصلی‌ترین ویژگی آن قصه‌گو بودنش است و در کنار قصه‌گو بودن سفری جذاب برای خواننده به تهران روزگار قاجار رقم می‌زند. شخصیت‌هایی که بعید است بتوانید راحت فراموش‌شان کنید. رضی، کافور و حتی ایاز چارچشم شخصیت‌هایی است که وقتی داستان را می‌خوانید با خودتان می‌گویید قصه اینها هم می‌تواند جذاب باشد و کاش نویسنده قصه آنها را بنویسد؛ البته به قدر نیاز داستان‌های کتاب از پیشینه آنها حرف می‌زند ولی شخصیت‌هایی دارد که خودشان دنیایی متفاوت دارند.

فضاسازی دیگر ویژگی این مجموعه است. هر خواننده‌ای این کتاب را می‌خواند خود را در فضای قاجار می‌بیند و فضاسازی شاه‌آبادی در این اثر هر خواننده‌ای را در موقعیتی که خلق کرده قرار می‌دهد. سرراست بودن و بدون پیچیدگی گفتن، نیز نکاتی است که در آثار شاه‌آبادی توجه خواننده را جلب می‌کند و در این مجموعه نیز خواننده با اثری سرراست و روان روبه‌رواست که او را در یک التذاذ ادبی شریک می‌کند. به این بهانه با او گفت‌وگو کردیم که مشروح آن را در ادامه می‌خوانید.

✦ خواننده در روایت رضاقلی و روایت مجید که یکی در دوره قاجار است و دیگری در این روزگار، تفاوتی نمی‌بیند، یعنی خواننده متوجه تغییر زمان از دریچه نثر نمی‌شود. آیا به مخاطبی که برایش نوشتید فکر کردید یا این‌که چیز دیگری پشت ماجرای نثر داستان است؟

واقعیت این است، وقتی موضوع به ذهنم رسید و خواستم با استفاده از یک روایت اول شخص قصه را از زمان قاجار روایت کنم اولین مساله‌ای که با آن مواجه شدم همین زبان بود. با خودم فکر می‌کردم اگر این زبان، زبان قاجاری باشد خیلی سخت می‌توان با آن ارتباط برقرار کرد به خصوص یک نوجوانی که احتمالا تجربه کمی دارد. نکته بسیار مهم این‌که اگر ما تا اواخر دوره قاجار چیزی به اسم رمان نداشتیم و رمان محصول فعل و انفعالات اجتماعی دوران مشروطه است دلیلش همین زبان است؛ زیرا زبان قاجار آن‌قدر مصنوع و متکلف بود که توانایی داستان‌پردازی نداشت. اول روزنامه‌نگاری در ایران پا گرفت و زبان از طریق روزنامه‌نگاری ساده شد و بعد از آن امکان بیان داستان توسط زبان فراهم شد.

اگر می‌خواستم با آن زبان کار کنم خیلی

مشکل بود. به خاطر همین کار متوقف بود. استفاده از زبان قاجاری را در رمان «دیلماج» تجربه کرده بودم ولی آنجایک نوع‌ترین بود و زبان پایه، یک زبان امروزی بود. در این رمان کار مشکل می‌شد و خیلی به آن فکر کردم و به این ایده رسیدم که مجید در دوران معاصر مشغول بازنویسی دست‌نوشته‌های رضاقلی است، همان رونوشتی که در داستان برمی‌دارد، داستان به خاطر همین با زبان ساده‌تر و در واقع با زبان مجید روایت شده است.

✦ یعنی در جلد سوم هم که ما دست‌نوشته‌های شخصیت کافور را می‌خوانیم، ابتدا نثر قاجاری است ولی در ادامه نثر امروزی می‌شود، در واقع از دریچه ذهن مجید ما می‌خوانیم؟

بله همین‌طور است. نکته این است در شروع هر کار، من تا یک حدی روی زبان قاجار تاکید کرده‌ام، در جلد یک هم همین‌طور است یا در بخش‌هایی از روایت ما شاهد نثر قاجار هستیم؛ می‌خواستم آرام‌آرام از نثر قاجار به نثر امروز برسم و البته نثر قاجار را فقط فضاسازی کنیم چون عینا زبان قاجاری نیست. من معتقدم در داستان هیچ‌وقت سراغ واقعیت نمی‌رویم و حتی داستان هیچ‌وقت با واقعیت برابر نیست و اصلا در داستان نباید دنبال واقعیت بود، ما دنبال واقع‌نمایی هستیم، ما ادای واقعیت را درمی‌آوریم و هر چیزی را باورپذیر می‌کنیم. ما اگر قرار باشد با نثر بیهقی داستان بنویسیم با نثری که ادای نثر بیهقی را درمی‌آورد داستان می‌نویسیم و عینا سراغ نثر و زبان بیهقی نمی‌رویم. نثر قاجار هم به همین ترتیب است معمولا مقداری در نحو و دستور زبان جمله دست می‌بریم و مقداری هم از اصطلاحات رایج آن دوره را وارد نثر می‌کنیم و همین کافی است تا ادای نثر قاجار را در بیاوریم.

گاهی بعضی نویسندگان

جوان وقتی شروع به نوشتن می‌کنند بیش از حد در بهره‌گیری از زبان قاجار اغراق می‌کنند و این زبان را هرچه پیچیده و متکلف‌تر می‌کنند؛ در این مواقع نزدیک‌تر شدن داستان به واقعیت یک نوع ضعف محسوب می‌شود و بهتر است ما این‌طور نزدیک نشویم. ما در برابر خواننده امروز و نوع ادبی رمان که زبان مناسب خودش را می‌طلبد تعهد داریم، نه در برابر تاریخ یا زبان تاریخی!

✦ مخاطبانی که کتاب‌ها را خوانده بودند نیز این توقع را داشتند که این اختلاف نثر را شاهد باشند ولی با توضیحات شما روشن شد رمان به زبان متناسب با امروز متعهد است و البته نوجوان بودن کتاب هم مزید بر این علت که سراغ آن نثر نرود و احتمالا اگر

بزرگسال می‌خواستید بنویسید زبان فرق می‌کرد؟

احتمالا فرق می‌کرد.

به یک موضوع هم باید توجه داشته باشید. وقتی شما در مقام یک تجربه جدید هستید و کاری را شکل می‌دهید که قبل از شما به این صورت رخ نداده خواه‌ناخواه دچار نگرانی‌ها و تردیدهایی می‌شوید که باعث می‌شود سقفی برای رفتار تجربی خودتان در نظر بگیرید و از خیلی رفتارهای دیگر پرهیز کنید.

مثلا وقتی دیلماج را می‌نوشتم ایده‌های

عجیب و غریبی داشتم که هیچ‌کدام را اجرا نکردم؛ چون خود کار در آن حد هم یک تجربه بود، تجربه‌ای که اصلا معلوم نبود مورد پسند قرار بگیرد و پذیرفته شود. شاید باور نکنید ناشر کتاب در آن زمان بسیار به من لطف داشت پس از تصویب و تایید کار با من تماس گرفت و گفت اگر اجازه بدهی روی جلد به جای عبارت «رمان امروز» بنویسیم «تاریخ امروز» که من گفتم این کار را نکنید، این رمان است و تاریخ نیست. من جعل تاریخ کرده‌ام و سرویراستار آن زمان نشر هم خوشبختانه به خوبی این موضوع را فهمید. بنابراین طبیعی بود من در دیلماج خیلی کارهایی که می‌خواستم انجام بدهم را انجام ندهم! در دروازه مردگان هم روایت یک داستان ترسناک در دوره قاجار، خودش تجربه‌ای بود که تا آن زمان صورت نگرفته بود و حالا به کار بردن یک زبان سنگین و تحمیل کردن مسائل زبانی به کار، به نظرم می‌توانست خطرآفرین باشد و من مجبور بودم سقفی برای این رفتار داشته باشم.

به نظرم با نوشتن دیلماج نشان دادم می‌توانم زبان قاجاری را تقلید کنم و اگر در دروازه مردگان این کار را نکرده‌ام بنا به مصلحت بوده است.

✦ از ابتدای نگارش کتاب، پایان آن را می‌دانستید؟ در کارهای اخیر نه تنها پایان بلکه وسط‌شان را هم نمی‌دانستم. وقتی «لالایی برای دختر مُرده» را شروع کردم فقط فصل اول و دومش را می‌دانستم.